بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 25 آبان 1387.

بحث سر ما حصل مفاد روایت علی بن جعفر از صحیحه حسین بن أبی العلاء در باره حکم خاتم در هنگام وضو بود. عرض شد حاج آقا می فرمایند که اگر انسان وارد نماز شود دیگر لازم نیست مثلا اگر فراموش کرده باشد که آب را به تحت خاتم برساند بعد از ورود به نماز اعاده لازم نیست. تمسکا به ذیل روایت حسین بن أبی العلاء که

تغیره فان نسیت عنک ؟؟؟ تحت تقوم فی الصلوه فلا آمرک عن تعیده؟؟؟

اشکال مطرح کردیم که روایت حسین بن أبی العلاء به قرینه امر به اداره مربوط به خاتم ضیّق نیست مربوط به خاتم غیر ضیّق هست که در موردش مطرح است. اما خاتم ضیّق که تنها با در آوردن خاتم یقین به وصول آب حاصل می شود آن داخل در روایت علی بن جعفر هست که از منطوق روایت استفاده می شود که اذا علم انّ الماء لا یجری تحته ؟؟؟

این روایت علی بن جعفر اقتضا می کند که جایی که علم به ؟؟ خود ماء داشته باشد اخراج واجب است. اینکه اخراج واجب است تکلیف نفسی که نیست. اخراج واجب است یعنی اگر اخراج نکند وضو باطل است. حالا این اطلاقش شامل می شود که اخراج نکردن به جهت نسیان باشد یا به جهت ندانستم حکم مسئله باشد یا عمدا باشد هر چه باشد؟؟؟؟ ارشاد به بطلان وضو در طرق عدم اخراج هست. فرض این است که این روایت در مورد خاتم ضیّق هست روایت حسین بن أبی العلاء خاتم غیر ضیّق را شامل می شود. این یک نکته. .... سلمنا که روایت علی بن جعفر خاتم غیر ضیّق را هم، روایت حسین بن أبی العلاء خاتم ضیّق را هم می گیرد. نسبت بین روایت علی بن ابی جعفر و روای حسین بن أبی العلاء عموم و خصوص من وجه است. بنابراین ممکن است ما بگوییم که به طور کلی در مورد خاتم ضیّق که علم داریم که آب تحت آن واصل نمی شود، وضو باطل است چه داخل سند شده باشد چه نشده باشد. وجهی ندارد که حتما روایت حسین بن أبی العلاء را ما محکّم قرار دهیم با روایت حسین بن أبی العلاء یک نوع تخصیص تقییدی نسبت به روایت علی بن جعفر وارد کنیم. اخذ هم امکان پذیر است. این دو اشکالی بود که ما مطرح می کردیم. من خدمت حاج آقا این مطلب را عرض کردم حاج آقا یک نکته ای را متذکر شدند عرض می کنم. ایشان فرمودند که با تعبیر من در اینکه روایت حسین بن أبی العلاء خاتم ضیّق را نمی گیرد بحثی نیست. ولی خاتم های غیر ضیّق هم دو جور خاتم داریم، خاتم های معمولی که انسان به دست می کند و یکی خاتمی که خیلی شل باشد. البته دست نمی کند انسان چون از دست می افتد. خیلی نادر است که انسان خاتم شل دست کند. خاتم های معمولی که به دست می کند انسان، اینکه فرد متعارفش جایی هست که انسان یقین دارد که لا اقل مقداری از خاتم را آب نمیرسد. بدون اداره کردن. لازم نیست که حتما در بیاورد. خود اداره بدون اداره و همین جوری فرد متعارفش جایی است که انسان، یقین دارد که تحت آن آب نمی رسد. این فرد را نمی شود از روایت حسین بن أبی العلاء خارج کرد. فردی که انسان یقین دارد که همین جوری آب تحت آن نمی رود. نمی خواهیم بگوییم همه قسمت هایش. لا اقل بعضی از قسمت های تحت خاتم نشسته باقی می ماند. پس بنابراین وقتی این فرد را نشود از تحت آن خارج کرد حضرت می فرماید با وجود اینکه یقین داریم که آب تحت انگشتری نرسیده است، چون داخل در نماز شدی در اثر فراموشی، من حکم به اعاده نمی کنم. دیگر در این فرضی که با اداره می توانسته است که آب را برساند، با فرضی که با اخراج می توانسته است آب را برساند که خاتم ضیّق باشد، آن دیگر احتمال خصوصیت نمی رود. اگر فرض کردیم که روایت حسین بن أبی العلاء فرضی را که یقینا آب تحت خاتم نرفته است شامل می شود و نمی شود که این را از تحت آن خارج کرد. فرد متعارفش است و این را حتما مشمول روایت حسین بن أبی العلاء هست خاتم ضیّق هم این حکم القای خصوصیت می کنم و حکم خاتم ضیّق هم از این مطلب استفاده می شود خب اگر من نمی دانم که واقعا آیا خاتم های معمولی این جوری است که انسان معمولا یقین پیدا می کند که آب تحت آن نمی رود اگر همین جور باشد که حاج آقا می فرمایند مطلب همین جور که فرمودند و صاف است. ولی اصل اینکه واقعا انقدر فرد متعارف که نشود خاتم را تقیید کرد. بگوییم این خاتمی که در روایت حسین بن أبی العلاء هست فرد جایی هست که شک است و نمی دانم که آب تحت آن داخل می شود یا خیر. می گوید چون نمی دانی اداره کن تا یقین پیدا کنی که آب تحت آن داخل می شود اما صورتی که اصلا یقین دارد که آب تحت آن داخل نمی شود. علم به عدم وصول دارد آن ممکن است شخصی بگوید که انقدر فرد ظاهر در خاتم نیست که نشود روایت حسین بن أبی العلاء را این فرد را از تحت آن خارج کرد. آن بستگی دارد اسم بعضی از خاتم ها را

من تصورم این است که غالبا شک است. فرد متعارف خاتم ها، اگر خاتم ضیّق باشد آن فرد متعارفش این هست که انسان یقین می کند که آب نمی رسد. آن درست است. ولی در خاتم های معمولی ولو شل نباشد آدم شک می کند که آب تحت آن داخل می شود یا خیر.

سؤال

پاسخ: چون به هر حال یک مقدار ممکن است اذیت کند یا اذیت نکند، این این جور نیست که، انقدر با خود آب ریختن ممکن است آب یک کمی تکان بدهد و دست آدم بخور و اینها. تصور نمی کنم که نشود از تحت آن فرضی را که یقین به عدم وصول ماء بدون اداره دارد خارج کنیم. بحث به اینجا منتهی می شود که آیا این فرد را از تحت روایت حسین بن أبی العلاء می شود خارج کرد یا خیر. واضح نبود خیلی مطلبی را که حاج آقا می فرمودند. اگر مطلب همان جور است که ایشان می فرمودند حکم مسئله به آن شکل است. علی أی تقدیر آن نکته ای که حاج آقا روی آن تکیه دارند این است که خاتم خصوصیت دارد. از حکم خاتم نمی شود حکم چیزهای دیگر را هم استفاده کرد ولی روایت ربطی به آیه صلاح ندارد. یک روایت خاص تعبدی هست مربوط به خاتم. پس بنابراین ما در قاعده صلاح به طور کلی دلیلی نداریم که در فرض علم به غفلت حین العمل بخواهیم قاعده صلاح را جاری کنیم. این بحث های ما. خب بحث دیگر تمام.

سؤال:...

پاسخ: نه اگر چیز شد، اگر آن فرد ظاهر روای حسین بن أبی العلاء

سؤال: شک داشته باشیم که آب

پاسخ: اگر شک داشته باشیم که تعارض ندارند. چون روایت علی بن ابی جعفر که علم به عدم دخول داریم. خاتم ضیّق است و منطوق قضیه است. یعنی علم انّ الماء لا یجری تحته فلیخرجه اذا توضأ. بحث عمده این است که آیا روایت حسین بن أبی العلاء را می شود نسبت به صورتی که علم به عدم وصول اب تحته داریم، این را از تحت آن می شود خارج کرد یا خیر. علی أی تقدیر این بحث به قاعده صلاح ربطی ندارد. یک بحثی جداست. این نحوه جمع بین روایت علی بن جعفر و روایت حسین بن أبی العلاء هست. من تصورم این است که بشود روایت حسین بن دبی العلاء را حمل کرد به خصوص صورت شک. بگوییم که نه صورتی که علم به عدم وصول ماء تحته دارد. کأنه این جوری تعبیر کنم صورت هایی که انسان علم به وصول ماء تحته دارد، آن صورت ها را شاید اشکار باشد که که آدم باید به خصوص انگشتر معمولی خب تکانش بده. خاتم ضیق را بگوییم چون ممکن است حرجی باشد و امثال اینها آن یک حرفی. ولی خاتم معمولی را اگر علم به عدم دخول ماء تحته داشته باشد به طور متعارف خب حکم مسئله را هم میداند. آن صورتی که حکم مسئله یک مقداری ممکن است ابهام داشته باشد، صورت شک هست و علی أیّ تقدیر خیلی برایم واضح نشد که روایت حسین بن أبی العلاء را نشود نسبت به صورتی که علم به عدم وصول ماء تحته، نسبت به او تخصیص زد. اگر نشود آن را تخصیص زد مانعی ندارد. چون آن روایت علم انّ الماء لا یجری تحته فلیخرجه اذا توضأ، تخصیص روایت علی بن جعفر به صورت عدم نسیان تخصیص صحیحی است. آن خیلی مشکل ندارد. نسیان یک حالت استثنائی است. وظیفه این بوده است حالا این وظیفه را یادت رفته است و انجام نداده ای این یک حکمی داشته باشد. آن به اطلاقش می گفتیم که این اطلاق دارد که طرف چه یادش رفته باشد چه نرفته باشد. این اطلاق تخصیصش نسبت به صورت نسیان خیلی طبیعی است. هیچ مشکل خاصی ندارد. به شرطی که روایت حسین بن أبی العلاء را بگوییم اطلاقش نسبت به صورت علم به عدم وصول ماء اطلاق قوی ای است. اگر اطلاق قوی را داشته باشیم و نتوانیم آن را از تحتش خارج کرد خب مطلب درست است. باز هم تأکید می کنم که روایت حسین بن أبی العلاء حاج آقا نمی خواهند بگویند خاتم ضیّق را شامل می شود ها. می گویند که خاتم غیر ضیّق است ولی موردی که علم به عدم وصول ماء را دارد آن هم شامل می شود اگر آن مورد را شارع در ظرف نسیان حکم به عدم اعاده کرده باشد خاتم از خاتم ضیّق هم حکم مسئله استفاده می شود ولو شاید هم به طریق اولا استفاده شود چون خاتم ضیّق به هر حال یک نوع سختی ای که دارد حرجی که در موردش هست، آن خودش ممکن است تسهیلات بیشتری را به دنبال بیاورد. خب این بحث

سؤال:

پاسخ: بله دیگر می شود. بحثش را کردیم دیگر. قاعده صلاح مضمونش اصلا صورت مسئله جایی است که علم به عدم تذکر نداریم. اگر علم به تذکر نداریم.

سؤال

پاسخ: نه نه آن بحث شد. اصلا آن روایت را اینکه ما این را از مضامین داخل در حکمت و علت و آن بحث ها بخواهیم قرار دهیم خیلی روشن نیست اصلا. در واقع آن چیزی که اینجا در این روایت مطرح است آن این است که آیا روایت تأویلش به اذکریت تأویل شده است. ما اذکریت را هم معنا می کردیم. اذکریت یعنی غلبه ذُکر بر مکلف. بحث این است که غلبه ذکر بر مکلّف و اینکه معمولا متذکر است، این تعلیل چیست؟ تعلیل حکم ظاهری به عدم لزوم اعاده و صحت، حکم ظاهری به صحت را می خواهد این متعرض شود که یعنی می گوید که آقا جایی که شک کردید که ذکر دارید یا ندارید بگویید که ذکر داشتم. همان اصاله عدم الغفله عقلایی را اینجا تطبیق کرده است. یک جایی است که نه، یک اصل عقلایی نیست. یک اماره عقلایی نیست. یک اصل عملی شرعی است که مناط آن اوسع از آن مناط اماریت صرف است. اصل عملی است. در واقع آن شک ما در حکم معلّل است. که حکم معلّل خصوص صورت شک در متذکر بودن و عدم متذکر بودن. نه اذکریت، اذکریت همیشه اذکریت غالبیه است. اذکریت مراد متذکر بودن غالبی است. بحث سر این نیست که آیا این مورد شامل می شود آیا مورد مخصص و معمم بودن است بحث های مخصص و معمم بودن علت و اینها مطرح نیست. اذکریت مخصص باشد یا نباشد. بحث این است که چه چیزی معلل ما هست. حکم معلل ما چیست. و الا اذکریت و این است که تعبیر می کردم که ما نمی خواهیم اینجا اصلا لفظ حکمت و علت را به کار ببریم. تصور می کنم که به کار بردن لفظ حکمت و علت یا اینکه آیا اذکریت حکمت است یا علت است، شاید درست نباشد خیلی روشن نیست که این تعلیل، تعلیل صحیحی باشد به کار بردن این واژه. عمده اش این است که حکم معلل ما چیست. ما می گفتیم که دو قرینه ممکن است اعاده کنیم برای اینکه بگوییم حکم معلل خصوص حکم ظاهری است. یک، اساسا این جور روایات ظهور دارد که ناظر به ارتکاز عقلایی هستند. اینکه در جایی که یک ارتکاز عقلایی وجود داشته باشد یا روایتی که در افراد ظاهره اش، شبیه همان ارتکاز عقلایی است. اینجا بعضی از بحث هایشان اشاره می فرمودند حاج آقا که اگر یک روایتی باشد که افراد ظاهره آن روایت مطابق ارتکاز عقلایی باشد. افراد ظاهره قاعده صلاح این جور است که انسان شک دارد که این عمل متذکر بوده است یا نبوده است. فرد ظاهری که این جاها هست همین که یقین به عدم ذکر داشته باشد نسبت به شک در عدم ذکر ؟؟؟

اگر یک روایتی داشته باشیم که افراد ظاهره و افراد متعارفه اش مطابق با ارتکاز عقلایی باشد، اینجا ظهور روایت در این است که ناظر به همین ارتکاز عقلایی است. و این یک نکته که ذاتا روایات ظاهر در این است که ناظر به ارتکاز عقلایی هستند به این بیان. نکته دوم اینکه اگر ذاتا هم ظهور روایت در نظر به ارتکاز عقلا را قبول نکنیم، چون تعلیل شده است و تعلیل ظاهر این است که به امر های ارتکازی تعلیل شده است پس باید حکم معلل ما یک قاعده عقلایی باشد که تعلیل به امر ارتکازی صحیح باشد. این دو تقریبی بود که برای توضیح کلام مرحوم آقای خوئی ذکر می کردیم که از آنجا ها استفاده می شود که ناظر به قاعده عقلایی است. یک مرحله سومی هم عرض می کردیم. فرض کنید که ما شک کردیم که این یک اصل عقلایی است یک اماره عقلایی است یا یک اصل تعبدی شرعی است. اینجا اطلاق دلیل، اطلاق گیری مشکل است. اینکه بخواهیم بگوییم که روایت ما فرض که یقین داریم که غفلت، چون ظهور در آن طرف قطعا ندارد. یا اجمال دارد یا ظهور دارد در خصوص قاعده عقلایی. اینکه بگوییم ظهور دارد در اینکه به طور کلی می خواهد حکم جعل کند همچین ظهوری ندارد. همچین ظهوری که نداشت قدر متیقن آن صورتی است که در متذکر بودن و نبودن شک داشته باشیم. نسبت به این مورد روایت را شامل می شود و سایر موارد روایت ظهور ندارد در شمول. ظهور که نداشت اصل اشغال اقتضا می کند که عدم صحت عمل یا لزوم اعاده عمل کنیم.

سؤال:

پاسخ: محتمل القرینه منفصله باشد. چون محتمل است آن را عرض کرده بودم که

قاعده اشتغال تمسک می کنیم آنجا عمدتا آن چیزی که سبب می شود که ما در غیر قدر متیقن قاعده صلاح حکم به عدم صحت عمل کنیم، قاعده اشتغال است. باید قاعده فراغ ثابت شود که با سقوط قاعده فراغ ما از آن قاعده اشتغال رفع ید کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد